

بسم الله الرحمن الرحيم

# فلسفه

درس 4

---

## تاریخچه و سیر تحولات فلسفه

(قسمت سوم)

### نگاهی به تاریخ فلسفه در چین

سوابق تفکر فلسفی در چین باستان ، به بیش از دوازده قرن پیش از میلاد باز می گردد و مهمترین مکاتب آن سرزمین ، در فاصله میان قرن دوازدهم و قرن سوم قبل از میلاد شکل گرفتند که تعداد آنها به بیش از یکصد مکتب فلسفی می رسید. بسیاری از مکاتب مذکور در طول زمان به دست فراموشی سپرده شدند و جز نامی از آنها باقی نمانده است. در این درس ، تنها به بیان مهمترین مکاتب معروف آن دوران می پردازیم :

### مکاتب فلسفی چین

مهمترین مشارب فلسفی چین باستان عبارتند از :

- مکتب کنفوسیوس
- مکتب تائوئیسم
- مکتب موهیسم
- مکتب قانون گرایی
- مکتب منطقیون

- مکتب بین یانگ

## مکتب کنفوسیوس

این مکتب در قرن ششم پیش از میلاد ، توسط کنفوسیوس (Confucius) ، متولد سال 551 قبل از میلاد و متوفای سال 479 قبل از میلاد ، بنیانگذاری شد. مکتب کنفوسیوس ، دارای تأثیر و نفوذ گسترده ای در چین بوده و در شکل دادن به فرهنگ و تمدن آن سرزمین ، نقش مهمی ایفاء کرده است.

این مشرب فکری ، بیش از آنکه به مسائل متافیزیک و الهیات بپردازد ، به طرح مباحث بنیادین در جهت سازماندهی اجتماعی و سیاسی و تربیتی جامعه ، اهتمام ورزیده است.

معروف ترین مفسران مکتب کنفوسیوس ، عبارتند از :

الف - **منسیوس** ، متولد سال 371 قبل از میلاد. وی معتقد بود که سرشت انسان ها ، ذاتا پاک و سالم است ، ولی در عین حال ، تعلیم و تربیت آن ها در پرورش اخلاقیشان ، امری ضروری می باشد.

ب - **هسون تزو** (سیون زه) ، متولد سال 298 پیش از میلاد. او بر این باور بود که نهاد و سرشت انسان ها ، ذاتا ناپاک و بد است ، و اعمال شایسته بشر ، تنها مرهون تعلیم و تربیت صحیح او می باشد.

اساسی ترین تعالیم مکتب کنفوسیوس بدین شرح است :

**الف** - تصحیح برگزاری آئین ها و بهره برداری از مراسم در جهت ارتقاء معنوی افراد و تقویت روابط اجتماعی و اعتلای حس خیر خواهی.

ب - تصحیح روابط متقابل اجتماعی و خانوادگی به شرح ذیل :

- رابطه پدر و پسر
- رابطه زن و شوهر
- رابطه برادر بزرگ و برادر کوچک
- رابطه دوستان با یکدیگر
- رابطه فرمانروا با رعیت

تصحیح این روابط باید بر مبنای مسئولیت ، شفقت ، خیر خواهی و اصل مدارا باشد. کنفوسیوس در همین راستا ، به اصلاح عناوین در جامعه ، اهتمام خاصی می ورزید و خواستار تناسب میان عناوین و مسئولیت های واقعی اجتماعی بود.

**ج -** تبیین راه یا "دائو" . مقصود از این اصل ، ارائه روش صحیح زندگی بر مبنای فضائل اخلاقی و نظم و انسجام در امور می باشد.

**د -** پیروی از "آسمان". اهتمام به این اصل در مکتب مذکور نشان می دهد که کنفوسیوس ، به یک مبدأ متعالی معتقد بوده و پیروی از آن حقیقت آسمانی را ضروری می دانسته است.

### **مکتب تائو نیسم**

"تائو" (Tao) ، که در برخی گویش ها "دائو" نامیده شده است ، از دیدگاه صاحب نظران این مکتب ، معانی گوناگونی دارد. "لائو زه" (لائو تسه) بنیانگذار این مکتب در حدود قرن ششم قبل از میلاد ، "تائو" را مبدأ هستی و برانگیزاننده جهان ، معرفی می کند. برخی از متفکران این مکتب ، بعداً "تائو" را به معنای راه تحول مستمر ، یا بالاترین حالت روحی و معنوی دانستند که در صورت فارغ شدن از همه حواس و ادراک ها به وجود می آید.

مکتب یادشده ، بیش از مکتب کنفوسیوس ، به طرح مسائل مابعد الطبیعه و الهیات ، اهتمام می ورزد و پیروان خود را به اطاعت و هماهنگی و متحد شدن

با "تائو" دعوت می کند. روی آوردن به طبیعت و دوری از مظاهر تمدن نیز ، در این مشرب فلسفی مورد تاکید قرار گرفته است.

نکته ای که لازم است یاد آور شویم این است که مکتب "تائو نیسم" در دو شکل فلسفی و مذهبی ظهور یافته است و مکتب فلسفی "تائو" با مذهب "تائو" در این زمینه ، دیدگاه های متفاوتی دارند.

بر مبنای تعالیم این مکتب فلسفی ، "تائو" سرچشمه یگانه عالم است و به این خاطر ، نمی توان او را شئی خاصی دانست و یا نامی برای او قائل شد. قوه دراکه انسان و عقل بشری نمی تواند به حقیقت او پی ببرد و تنها با مکاشفه و شهود عرفانی می توان به او رسید. اشیاء موجود در جهان نیز ، از دو بخش متضاد تشکیل شده است : یکی از آنها مثبت ، مذکر و فعال است ، و دیگری منفی ، مؤنث و منفعل. آسمان ، نور و حرارت ، مظاهر گروه اول ، و زمین ، سایه و سرما ، مظاهر دسته دوم هستند.

با توجه به آموزه های متون اصلی این مکتب مانند کتاب "تائوته کینگ" ، مکتب یادشده ، سر انجام به گونه ای عرفان پر رمز و راز منتهی می شود. یکی از عبارات معروف سردمداران این مکتب این است که :

"آنکه می داند ، نمی گوید. و آنکه می گوید ، "تائو" را نمی شناسد".

### **مکتب "موهیسیم"**

این مکتب که به نام مؤسس آن ، مکتب "موزه" هم نامیده می شود ، توسط "موتزو" (موزه) ، متولد سال 479 قبل از میلاد ، بنیانگذاری شد. مؤسس این مشرب فلسفی ، از طبقات محروم جامعه برخاسته و خواستار احقاق حقوق آسیب دیدگان و اقشار ضعیف جامعه بوده است. نامبرده نسبت به مسائل متافیزیک و الهیات ، اهتمام نمی ورزید و فلسفه او ، محبت فراگیر که مبتنی بر نفع شخصی باشد را ترویج می کرد. با جنگ و

خونریزی به خاطر کشورگشایی مخالفت می کرد و دیگر دوستی را (در صورتی که موجب نفع متقابل باشد) به پیروان خود توصیه می نمود.

### **مکتب قانون گرایان**

مهمترین شخصیت نظریه پرداز این مکتب "هان فی تزو" (هان فی زه) ، متوفای سال 233 قبل از میلاد است. پیروان این مکتب نیز ، به علم منطق و مسائل متافیزیک و معرفت شناسی ، علاقه ای نداشتند. تمرکز آنان بر اصول عملی فلسفه سیاسی و اجتماعی بود. آنان معتقد بودند که برای اداره کشوری با اقتدار، باید قوانین غیر فردی ، جایگزین اخلاق فردی شود.

بر اساس آموزه های این مکتب ، انسان ، ذاتا خود خواه است و تنها تعلیم و تربیت نمی تواند موجب هدایت او گردد. بنا بر این ، اعمال قدرت را برای اجبار مردم به پیروی از راه راست و تحقق مصالح جامعه ، امری ضروری می دانستند.

### **مکتب منطقیون**

شخصیت های بارز این مکتب "هوپی شیا" ، متولد سال 380 قبل از میلاد ، و "سون لونگ" ، متولد همان سال می باشند.

این مکتب ، به مباحث مابعد الطبیعه علاقه نشان می داد و بسیاری از استدلال های آنان مبتنی بر نوعی پارادوکس بود. به همین دلیل ، یکی از مورخان چین باستان به نام "سوماتان" ، فلسفه منطقیون چین را اینگونه تشریح کرده است :

"تحلیل دقیق نکات بی اهمیت با بیانی بغرنج و پیچیده ، تا کسی نتواند نظرات آنان را ابطال کند". (Fung Ya Lang, Chinese Philosophy, P. 81)

"هویی شیا" معتقد بود که همه اشیاء عینی ، همیشه در حال تغییر هستند و هر لحظه دگرگون می شوند. "سون لونگ" معتقد بود که کلیات (که به نامهای اشیاء تعبیر شده است) ، اموری مطلق و غیر قابل تغییر می باشند.

### **مکتب بین یانگ**

نظریه پرداز معروف این مکتب ، "تسوین" ، متولد سال 305 قبل از میلاد می باشد. مکتب یادشده ، بر مبنای اصل دوگانگی استوار می باشد.

پیروان این آئین به وجود دو اصل مؤنث و مذکر در جهان معتقد بودند که "یین" و "یانگ" نامیده می شوند. این مکتب نیز به مباحث مابعد الطبیعه تا حدودی اهمیت می دهد.

### **مکاتب تلفیقی**

همانگونه که ملاحظه فرمودید ، اکثر مکاتب فلسفی چین باستان ، از بخشهای مهمی از فلسفه مانند مباحث الهیات و معرفت شناسی ، بهره چندانی نداشتند. عمده آنها بر بحث تطبیق انسان با طبیعت ، یا فرد با جامعه تمرکز داشتند و به مسائل بنیادین مربوط به تفکر سیاسی و اجتماعی بسنده می کردند. به عبارت دیگر ، فیلسوفان چینی نوعاً به عقل عملی گرایش داشتند و از عقل نظری ، غفلت می ورزیدند.

از میان مکاتب فلسفی چین ، دو مکتب کنفوسیوس و تائوئیسم ، باقی ماندند و دیگر مکاتب ، به تدریج به دست فراموشی سپرده شدند.

پس از ورود مکتب بودا به چین ، مسائل اصلی فلسفه ، مانند بحث خدا ، زمان ، مکان ، روح مجرد و امثال آن به صورت جدی تر مورد عنایت قرار گرفت. از زمان یک قرن قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی ، مکتب بودا توانست تاثیر شگرفی بر مردم چین بگذارد. به همین سبب ، برخی از متفکران چین در صد

بر آمدند تا با تلفیق مکتب بودا با مکاتب چینی ، مشارب فلسفی جدیدی را عرضه کنند.

بر این اساس ، مکتب "چان" که تلفیقی است از مکتب بودا و تائوئیسم ، و همچنین مکتب "نوکنفوسیوسی" که ترکیبی از مکتب بودا و کنفوسیوس است ، به وجود آمدند.